



مرداد خاموش

کاوه بیات

مرداد خاموش، مسعود کوهستانی نژاد. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۹. ۶۱۶ ص. ۸۰۰۰۰ ریال.

در حالی که تدوین و روایت بخش‌های مهمی از تاریخ معاصر ایران هنوز بر نوعی نگاه دوره‌ای استوار است و اکتفا به مجموعه‌ای از کلی‌گویی‌های گذرا - از انقلاب مشروطه تا کودتای سوم اسفند، از شهریور بیست تا نهضت ملی، از ۲۸ مرداد تا انقلاب اسلامی و غیره - به تدریج کند و کاوهایی مشخص و مقطعی در گوشه‌ها و زوایای مکتوم این ادوار کلی نیز آغاز شده است که در صورت تداوم و توسعه، شاید که تدوین و روایت تاریخ معاصر را نیز از دور کم حاصل جاری نجات دهد. پاره‌ای از تحقیقات و بررسی‌های آقای مسعود کوهستانی نژاد از این مقوله‌اند. از جمله کتاب اختیارات، اصلاحات و لوایح قانونی دکتر محمد مصدق (۱۳۸۳) و یا کتاب روحانیت - بهاییان (۱۳۸۶) که به جوانبی از هر کدام در شماره‌های پیشین جهان کتاب پرداخته شد.^۱

کتاب مرداد خاموش ایشان که در این نوشته موضوع نقد و معرفی قرار دارد نیز تحقیق ارزنده‌ای است در همان چارچوب.

در این کتاب از مجموعه حوادث و رخداد‌های مبهمی که مرداد ۱۳۳۲ را رقم زدند، تنها به یک حادثه خاص پرداخته شده است که در نیمه نخست آن ماه و در خلال طرح و اجرای یک فراندوم بحث‌انگیز برای انحلال دوره هفدهم مجلس رخ داد. در حالی که در مخالفت با این اقدام، اقلیت مجلس بر تشکیل یک رشته سخنرانی‌های عصرانه در منزل آیت‌الله کاشانی تصمیم گرفته بود، موافقان فراندوم این را نیز بر نتافته و در مخالفت با جلسات مزبور تظاهراتی را در آن حدود آغاز کردند. زمینه شکل‌گیری این رویارویی که بالاخره در شب ۱۱ مرداد با دامنه‌دار شدن درگیری‌ها و کشته شدن یکی از هواداران آیت‌الله کاشانی به نقطه اوج و پایانی خود رسید و همچنین تبعات بعدی این واقعه مضمون اصلی این بررسی را تشکیل می‌دهد.

در اوایل مرداد ۱۳۳۲ پس از یک دوره مباحث تند و پر دامنه در مجلس و مطبوعات، بالاخره دولت بر انجام فراندوم انحلال مجلس تصمیم گرفت. اقلیت مجلس نیز بر آن شد که در مخالفت با این اقدام هر روز عصر - بعد از اقامه نماز مغرب و عشاء - در حیاط منزل آیت‌الله کاشانی در پامنار رشته سخنرانی‌هایی را ترتیب دهد. نخستین جلسه در شب ۸ مرداد، در ساعت معهود و با سخنانی از صادق بهداد و عبدالصاحب صفایی در مذمت فراندوم آغاز شد. هنوز

سخنان صفایی به پایان نرسیده بود که عده‌ای از میان جمعیت حاضر در حیاط منزل با سردادن شعار «مصدق پیروز است» به ضرب و شتم هواداران کاشانی پرداخته و جلسه را بر هم زدند. در این گیر و دار گروهی نیز مجروح شدند، از جمله صفایی سخنران. مأموران کلاتسری فقط پس از به پایان رسیدن کار در محل حاضر شدند (صص ۷۵-۵۹).

اگرچه فردای آن روز «... یکی از اعضای مؤثر فراکسیون نهضت ملی...» به درستی «... اظهار داشت این عمل از طرف هر دسته و هر جمعیتی که صورت گرفته، کار شایسته‌ای نبوده است و تصور نمی‌کنم هیچ یک از رفقای ما با این حرکات موافق باشند... زیرا باید این آقایان را آزاد گذاشت که هر چه می‌خواهند بگویند و اگر اظهار نظری دارند اظهار نمایند و مردم خودشان قضاوت خواهند نمود...» (ص ۶۷). ولی برای جلوگیری از تداوم یک چنین حرکتی اقدام در خور توجهی صورت نگرفت. جو غالب بر هواداران دولت نیز به گونه‌ای که از عتاب و خطاب‌هایی از نوع ذیل به دکتر مصدق بر می‌آید، از حاکمیت راه و روایی مغایر با اظهار نظر پیش گفته حکایت داشت. می‌گفتند: «... دیری است که مردم ایران قهرمان فرمان نابودی بیگانه پرستان جاسوس را به شما ابلاغ کرده‌اند. دارها را برافرازید و پیکر پلید دشمنان ملت را زیر آن چوبه بکنید» (ص ۳۰).

به همین جهت هنگامی که عصر روز بعد (شب ۹ مرداد) بار دیگر گروهی از هواداران اقلیت مجلس در خانه آیت‌الله کاشانی گرد آمدند، باز هم تعدادی از مخالفان بدان سمت راه افتادند. آن‌ها

مقارن با پایان گرفتن سخنان شمس قنات آبادی بدان حوالی رسیده و در صدد هم زدن جلسه برآمدند. اگرچه در این مرحله، نیروهای انتظامی مستقر در محل مانع از گسترش درگیری شدند، ولی بعد از خاتمه جلسه و در جریان خروج حضار، برخی از آن‌ها مورد ضرب و شتم قرار گرفتند (صص ۷۵-۶۹). عصر روز بعد، جمعه شب ۱۰ مرداد نیز جلسه‌ای برگزار شد و طبق معمول آن چند روز، بعد از نماز مغرب و عشاء عبدالصاحب صفایی و یکی از مجروحان جلسه پیشین سخنانی ایراد کردند. ولی این بار برخلاف معمول اخلاقی صورت نگرفت و حضار بعد از یکی دو ساعت متفرق شده، به خانه خود رفتند (صص ۸۱-۷۷).

ولی جلسه روز بعد (شب ۱۱ مرداد) ختم به خیر نشد؛ به رغم حضور وسیع نیروهای شهربانی و واحدهای نظامی در اطراف خانه آیت‌الله کاشانی، در حالی که برق محله پامنار نیز قطع شده و آن حدود در تاریکی فرو رفته بود، گروه «مصدق پیروز است» به خانه کاشانی هجوم آورد؛ جمعی خود را به پشت بام‌های اطراف حیاط منزل اورسانده، جمعیت راه‌دو پاره سنگ و آجر قرار دادند و در زد و خوردی که صورت گرفت محمد حدادزاده، یکی از هواداران کاشانی به ضرب چاقو کشته شد (صص ۱۶۴-۸۵). در حالی که با پیشامد این واقعه و کشته شدن محمد حدادزاده، پرونده‌های تشکیل شد و این موضوع مورد تحقیق و پیگرد قرار گرفت ولی به گونه‌ای که در این مجموعه می‌خوانیم این رسیدگی فقط به بازداشت تعدادی از هواداران آیت‌الله کاشانی منجر شد و تعطیل آن جلسات، فراندوم مزبور نیز پس فردای آن شب، در ۱۲ مرداد برگزار شد و مردم تهران نیز همانند دیگر نقاط ایران چنان که دلخواه دولت بود با اکثریت قریب به اتفاق آراء بر انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی رای دادند (صص ۱۸۳-۱۶۷).

اگرچه براساس پرونده‌ای که در این خصوص تشکیل شده بود در پی سقوط دولت دکتر مصدق نیز تحقیقات و بازجویی‌های در این زمینه صورت گرفت که با توجه به جایگاه گروه آیت‌الله کاشانی در این دوره، سمت و سوی آن نه بر هواداران ایشان که این بار بر هواداران نهضت ملی متمرکز شد ولی به رغم جدیت مراحل نخست پیگیری‌ها، به دلیل نواقص پرونده و اظهارات متناقض برخی از شاهدان امر، این تحقیق و تفحص هم به جایی نرسید. علاوه بر این از یک مرحله به بعد (از اواخر پاییز ۱۳۳۲) نیز به دلیل از نظر افتادن آیت‌الله کاشانی و هواداران ایشان، اگر هم پیشتر برای رسیدگی به پرونده قتل محمد حدادزاده تمایلی در کار بود، اینک آن تمایل هم وجود نداشت. این پرونده در سال ۱۳۴۵ رسماً مختومه اعلان شد (صص ۲۷۵-۲۵۳).

تا این جای کار که با استناد به طیف متنوعی از اسناد و گزارش‌های گوناگون، جوانب مختلف این واقعه بازسازی می‌شود، در بررسی جامع و دقیق آقای کوهستانی نژاد حرفی نیست. کمتر تحقیقی را می‌توان در این خصوص سراغ کرد که در مورد تکنیک مبارزه سیاسی و کم و کیف آن در دوره نهضت ملی شدن صنعت نفت یک چنین تصویر جامع و زنده‌ای به دست دهد. اشکال اصلی از زمانی آغاز می‌شود که نویسنده می‌خواهد این واقعه را چیزی تعبیر کند به مراتب بیشتر از آن چه که بود؛ یعنی در این آشوب و درهم ریختگی

کامل که وجه مشخصه مراحل پایانی نهضت ملی شدن صنعت نفت بود حرکتی هدفمند و مطابق برنامه کشف کند.

در همان اواسط کتاب خاطر نشان شده است: «... افرادی که از مسیر پشت بام به منزل آیت‌الله کاشانی حمله کرده و به داخل آن جا سنگ پرتاب کردند ماهیتاً با افرادی که در همان زمان از مسیر خیابان پامنار به سمت منزل می‌آمدند تفاوت داشتند. افراد داخل خیابان را می‌باید معجونی از هواداران گروه‌های طرفدار دکتر مصدق و [به] احتمال بسیار قوی توده‌ای‌ها قلمداد کرد، ولی افراد روی پشت بام‌ها بسیار ورزیده، هماهنگ و با نظم و ترتیب بودند...» یعنی «... افراد با دیسیپلینی بودند که با یک نقشه کاملاً حساب شده، هنگامی که تمام توجه مدافعین روی پشت بام به تظاهر کنندگان داخل خیابان جلب شده بود، از مسیر پشت بام‌های اطراف خودشان را به پشت بام منزل کاشانی رسانده و پس از مضروب کردن و از میدان به در بردن مدافعین، با پرتاب سنگ به داخل منزل، مستعین را مجروح و بین آن‌ها رعب و وحشت ایجاد کرده و پراکنده‌شان ساختند...» (صص ۱۵۶-۱۵۵).

در «جمع‌بندی نهایی» بخش هفتم و پایانی کتاب توضیحات بیشتری در مورد این فرضیه ارائه شده است. به نوشته آقای کوهستانی نژاد «زمان و فرصت بسیار اندکی تا روز برگزاری فراندوم انحلال مجلس (دوازدهم مرداد) باقی مانده و تجربه ثابت کرده بود که با تظاهرات و زد و خورد عده‌ای از هواداران گروه‌های سیاسی با شرکت کنندگان در جلسات منزل کاشانی جلسات مزبور تعطیل نمی‌شود به ویژه آن که پای اهالی پامنار نیز به درگیری باز شده بود.» (صص ۲۷۸) «... پس بایستی کاری می‌کردند که ماجرای جلسات منزل کاشانی در همان شب یازدهم مرداد به اتمام برسد، ولی چه‌گونه این کار امکان‌پذیر بود؟... باید دلیلی محکمه‌پسند برای اقدام نیروهای نظامی و انتظامی مهیا می‌کردند تا آن‌ها بتوانند ضمن حمله به منزل آیت‌الله کاشانی یا حداقل محاصره آن مانع از تشکیل مجدد آن جلسات تا روز فراندوم شوند. این دلیل محکمه‌پسند چه کاری جز وقوع یک قتل باشد؟...» (صص ۲۸۱) و نتیجه آن که قتل محمد حدادزاده یک عمل سیاسی حساب شده بود و عامل آن نیز یک گروه خاص تحت فرمان دولت.

برای اثبات یک چنین فرضیه‌ای به حدقلی از شواهد و دلایل قانع‌کننده احتیاج است اما از آن جا که در این توده متراکم از اسناد و گزارش‌های متنوع که بدنه اصلی این کتاب و پیوسته‌های آن را تشکیل می‌دهد در تأیید این فرضیه کوچک‌ترین سند و مدرکی یافت نمی‌شود، آقای کوهستانی نژاد کل استدلال خود را نخست بر ناقص و نارسا بودن این اسناد و گزارش‌ها استوار کرده‌اند که نکته درستی است هر چند به نتیجه دلخواه نویسنده راه نمی‌برد، و دوم بخشیدن وجهی مرموز و رازآلود به انبوهی از نکات بدیهی و رخدادهای پیش پا افتاده.

برای مثال نفس تشکیل جلسات مخالفین را در منزل آیت‌الله کاشانی در پامنار با توجه به «... مرکزیت آن محله بین سه حوزه از چهار حوزه رأی فراندوم (به ترتیب میادین بهارستان، سپه، محمدیه، اعدام...) نزدیکی آن محل به بازار... و در نهایت مرکزیت

جغرافیایی پامنار در قلب تهران...» یک انتخاب «بسیار هوشمندانه» توصیف می‌کنند و متقابلاً برای تصمیم گروه‌های هوادار دولت «برای تشکیل یک کانون عملیاتی در حوالی بهارستان یا به مفهوم دقیق‌تر آن در نزدیکی پامنار...» نیز اهمیت فوق‌العاده‌ای قائل شده و در مقام محکم کاری می‌نویسند: «... بسیار ساده‌لوحانه است اگر تصور کنیم جلسات حوالی میدان بهارستان ارتباطی با جلسات منزل کاشانی در پامنار نداشت...» (صص ۲۷۷-۲۷۶).

منزل آیت‌الله کاشانی در پامنار از سال‌ها پیش، یعنی از سال‌های نخست دهه ۱۳۰۰ شمسی که ایشان بعد از مهاجرت از عراق در آن جا مستقر شدند صحنه اصلی فعالیت‌های سیاسی او بود و در سال‌های بعد از شهریور ۱۳۲۰ نیز به همین ترتیب. از این رو اصولاً «انتخابی» در کار نبود که هوشمندانه باشد یا غیر هوشمندانه و به همین ترتیب تشکیل جلسات احزاب و گروه‌های هوادار دولت در حوالی بهارستان.

اصولاً جغرافیای سیاسی تهران در آن سال‌ها و تا سال‌ها بعد به چارچوب تقریبی بهارستان، چهارراه استانبول، توپخانه و سرچشمه محدود بود و حوادث مورد بحث نیز مانند بسیاری از دیگر تحركات سیاسی تهران در آن دوره در جایی غیر از این جغرافیای خاص نمی‌توانست جریان داشته باشد.

برای آقای کوهستانی نژاد هر اتفاق و رخدادی عجیب و شگفت‌انگیز می‌نماید و لابد بی‌توجهی به آن ساده‌لوحی. مثلاً انتشار مقاله تند و تیزی در روزنامه نیروی سوم بر ضد مخالفین دولت در آستانه یکی از سخنرانی‌های دکتر مصدق، نکته فوق‌العاده مهمی تلقی شده که از «... القاء یک دیدگاه به فردی...» حکایت دارد «... که می‌بایست چند ساعت پس از انتشار روزنامه... درباره مخالفان خود نطق مهمی از طریق رادیو ایراد کند.» (ص ۳۴) این نکته چه اهمیتی دارد؟ مگر یک گروه سیاسی جز «لقاء یک دیدگاه» کار دیگری هم دارد که این اقدام - و اقداماتی از این دست - این قدر مورد تأکید و توجه قرار گرفته‌اند؟ بسیاری از دیگر نکته‌سنجی‌های ایشان نیز حال و هوایی مشابه دارد، این که گزارش منتشر شده در روزنامه اطلاعات در مورد واقعه ۱۱ مرداد با اظهارات خبرنگار آن در جریان تحقیقات بعدی دادستانی فرمانداری نظامی تفاوت‌هایی دارد خود به موضوعی در خور تأمل تبدیل می‌شود (صص ۹۹-۹۶)؛ این که چرا محمد حدادزاده را به جای آن که به بیمارستان سینا ببرند به بیمارستانی دورتر می‌برند بخشی از تأکید و توجه نویسنده را به خود معطوف داشته است (صص ۹۵-۹۴). و بر همین سبک و سیاق در ادامه بحث از محمد حدادزاده که شخصیت نسبتاً ناشناخته‌ای بود که طرفین به راحتی می‌توانستند او را هوادار گروه خود و دشمن طرف دیگر قلمداد کنند، چنان چهره‌ای ترسیم کردن که گویا کل تحركات سیاسی آیت‌الله کاشانی به بود و نبود او متکی بود و باز میان رفتن وی «یکی از پشتوانه‌های قدرت آیت‌الله» نیز از بین رفت نیز موضوع قانع‌کننده‌ای نیست (صص ۲۸۳-۲۸۲).

و در میان چون و چراهایی از این دست، و در تأکید بر مطابق برنامه بودن کل ماجرا، یکی از دیگر پرسش‌هایی که مطرح می‌شود آن است که چرا در خلال حوادث آن شب کذایی به شخص آیت‌الله کاشانی سنگی اصابت نکرد؟ به نوشته ایشان «... افرادی ناشناس

[که] از طریق پشت بام‌های اطراف خودشان را به پشت بام منزل کاشانی رساندند... آن قدر حرفه‌ای عمل کردند که توانستند مدافعان را به سرعت از میدان به در کرده و بسیاری از آنان را از پشت بام به داخل حیات پرت کنند...» و در ادامه داستان از «اتفاق جالبی» سخن به میان آورده‌اند که در این گیر و دار رخ داد؛ آن که «... آیت‌الله کاشانی از جای خود حرکت نکرده و در حیاط باقی ماند ولی نه تنها سنگی به او اصابت نکرد بلکه بنا به اظهار یکی از حاضران... سنگی تا شعاع دو سه متری محل نشستن آیت‌الله وجود نداشت...» و از این اتفاق جالب یا غیر جالب نیز نتیجه گرفته‌اند که «... پرتاب کنندگان سنگ به داخل منزل کاشانی آدم‌های منظم و باشخصیتی [!؟] بودند که هدفشان متفرق کردن اجتماع کنندگان داخل منزل بود و نه مضروب کردن آیت‌الله...» (ص ۲۷۹).

ایشان می‌پرسند: «... به راستی آیا هواداران ساده‌دل و احساساتی گروه‌های سیاسی توانایی این کار را داشتند که در تاریکی شب محل نشستن آیت‌الله را تشخیص دهند و به طرف آن سنگی پرتاب نکنند...» و خود نیز پاسخ می‌دهند «به احتمال یقین، خیر» (همان). حال آن که اگر در این معرکه سنگی به سر آن مرحوم خورده بود به همان سادگی داستان دیگری می‌شد طرح کرد در تأکید بر خاص و ویژه بودن این گروه از لات‌های «منظم و باشخصیت» که در آن تاریکی، محل نشستن آیت‌الله را تشخیص داده و ایشان را مضروب کردند. کاری که به «احتمال یقین» از عهده «هواداران ساده‌دل و احساساتی گروه‌های سیاسی» مخالف بر نمی‌آید!

علاوه بر چون و چرای بی‌ربط در مورد انبوهی از نکات مختلف - «بی‌ربط» از لحاظ اثبات نظریه مورد بحث و نه از جهت کند و کاو تاریخی که مستلزم یک چنین چون و چرایی است - صورت نگرفتن یک رسیدگی جامع و روشن نشدن بسیاری از ابهامات پرونده نیز دلیلی انگاشته می‌شود بر وجود کاسه‌ای زیر نیم کاسه. حال آن که به وجود آمدن یک چنین مسائلی بیشتر از نارسایی نظام قضایی وقت حکایت دارد و وظیفه‌ناشناسی دوایر ذی‌ربط؛ نقیصه‌ای که فقط به این مورد خاص محدود نبود، نمونه‌های دیگری نیز داشت. ناتوانی، بی‌میلی یا هر عنوان دیگری که بر کوتاهی حوزه مورد بحث در انجام وظیفه‌اش انتخاب کنیم، در بسیاری از دیگر موارد که چون ترور محمد مسعود در بهمن ۱۳۲۶، احمد دهقان و سرلشکر رزم‌آرادر خرداد و اسفند ۱۳۲۹ نیز که از اهمیت سیاسی بیشتری برخوردار بودند باعث شد که عرصه بر طرح انبوهی از حدس‌ها و گمان‌ها باز شده و ذهن خیال‌پرور به هر سمت و سویی که مایل است بشتابد. این مورد نیز از این قاعده مستثنی نیست.

فقدان هرگونه بررسی و تحقیقی در مورد نظامیان «... حاضر در محل در آن شب و روزهای بعد...» و این که «... در بازجویی‌های دادستانی فرمانداری نظامی تهران هیچ سؤالی درباره آن‌ها مطرح نشد...» آقای کوهستانی نژاد را به این نتیجه رهنمون ساخته است که «... مهاجمان پشت بام و پرتاب کنندگان سنگ به داخل منزل کاشانی از نیروهای تعلیم دیده نظامی بودند...» (ص ۲۷۹). حالا که نمی‌شود سند و مدرکی در تأیید این گونه فرضیه‌ها پیدا

کرد، چه دلیلی بهتر از فقدان سند و مدرک؟

توضیحات آقای کوهستانی نژاد در مورد اصل وجود و ماهیت یک چنین گروهی - چه رسد به عملکرد آن - نیز چندان قانع کننده نیست. ایشان در یکی بخش‌های این کتاب از انتشار اعلامیه گروهی یاد می‌کنند تحت عنوان «گارد نهضت ملی» که همانند پاره‌ای از دیگر هواداران دکتر مصدق خواهان شدت عمل در قبال مخالفان بودند. از تأکید ایشان در بررسی نکات مندرج در این اعلامیه و آن که «... می‌توان از آن‌ها به عنوان راهنمایی برای کشف علل اصلی عوامل حملات به جلسات منزل کاشانی استفاده کرد...» (ص ۳۲) چنین بر می‌آید که حدس می‌زنند واقعه شب ۱۱ مرداد را نیز این گروه رقم زدند. ولی در توضیح و معرفی این گروه، از سازمان افسران نهضت ملی یاد می‌کنند (همان) که با توجه به خاطرات بر جای مانده از پاره‌ای از اعضای آن نه فقط تشکیلاتی مجزا که اصولاً به‌ویژه در این واپسین مراحل نهضت ملی، تشکیلات بی‌وجودی هم بود.^۲ «گارد نهضت ملی» تا جایی که می‌دانیم زاینده امید و آرزوی نیروی سوم بود و جز تعدادی بیانیه، وجود خارجی دیگری نداشت، مگر آن که با ارائه شواهدی در این زمینه خلاف آن ثابت شود و بعد از اثبات وجود یک چنین تشکیلاتی، پیردازیم به عملیات منتسب به آن.

در حالی که پاره‌ای از هواداران دولت دکتر مصدق در همان ایام و همچنین تعداد فزاینده‌ای از آن‌ها در سال‌های بعد از شکست نهضت ملی، او را به خاطر نرمش و مدارا در قبال مخالفین نهضت و کوتاهی در تشکیل نهادهایی از نوع مورد بحث برای سرکوب مخالفان مورد انتقاد قرار داده و می‌دهند، آقای کوهستانی نژاد از طریق ترسیم یک تصویر پر رمز و راز از تحولات آن چند روز و نادیده گرفتن یک به هم ریختگی و آشوب سراسری، بر اثبات وجود یک مرکزیت قادر و قاهر اصرار دارند و عملکرد یک تشکیلات نظامی منتسب به آن.

اگر مرکزیتی در کار بود به احتمال قوی با توجه به تجربه جمعه شب ۱۰ مرداد که حضار شرکت کننده در جلسات خانه آیت‌الله کاشانی به حال خود گذاشته شدند و هیچ اتفاقی هم نیافتاد بر اتخاذ رویه مشابهی تصمیم گرفته می‌شد. ولی چون در این مراحل پایانی نهضت هیچ مرکزیتی در کار نبود و هر کس هر چه می‌خواست می‌گفت و می‌کرد - به گونه‌ای که در هرج و مرج حاکم در فاصله روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نیز دوره اوج آن را ملاحظه کردیم - در این مقطع نیز با پدیده مشابهی روبه‌رو هستیم.

در این واقعه نیز همانند دیگر وقایع آن دوره، هیچ رمز و راز خارق‌العاده‌ای وجود ندارد. عده‌ای از هواداران دولت به جمع نه چندان مهمی از مخالفان حمله کردند، یکی هم کشته شد. در جریان رسیدگی به کم و کیف قضیه نیز نه فقط از سوی مقامات ذی‌ربط برای روشن شدن ابعاد کار تلاشی صورت نگرفت - در نتیجه، جوانب متعارض و متناقض اسناد موجود و انبوهی از پرسش‌های بی‌پاسخ که توجه آقای کوهستانی نژاد را به خود جلب کرده است - بلکه برای کتمان ماجرا و حتی متهم ساختن طرف کتک خورده هم اقداماتی صورت گرفت. یعنی صور ابتدایی

شکل‌گیری یک روال متعارف و آشنای بعدی. مع‌هذا چون پیشامد مناقشاتی از این دست هنوز جنبه‌ای اولیه و حاشیه‌ای داشت و بر خلاف تصویری که آقای کوهستانی ارائه می‌کنند تشکیلات وقت اهل این حرف‌ها نبود، برهانی هم که ارائه شد هنوز از قاطعیت لازم برخوردار نبود. سال‌های بعد و با پشت سر گذاشتن این مراحل اولیه و ابتدایی بود که در چارچوب وضع مجموعه‌ای از تعابیر و تعریف‌های جدید چون خودسر نامیدن گروه‌هایی که هیچ کس خواهان پذیرش اعمالشان نیست و یا خودزنی خواندن تلفات طرف مقابل، توضیح و توجیه پیشامدهایی از این دست نیز جنبه‌ای روان و جاافتاده یافت. در واقع چنین به نظر می‌رسد که با توجه به رخدادهایی چون قتل سرهنگ افشار طوس در اردیبهشت یا حرکات عنیفی که در خلال «قیام ملی» ۲۸ مرداد صورت گرفت، برای طرح و اجرای یک چنین عملیاتی که مستلزم دسترسی به «آدم‌های منظم و باشخصیتی» بود که بتوانند «با یک نقشه کاملاً حساب شده» وارد کار شوند، مخالفین دکتر مصدق از توانایی و تمایل بیشتری برخوردار بودند تا شخص وی. دکتر مصدق اگر اهل چنین کارهایی بود و ابزارهایی این چنین رانیز در دست می‌داشت، قطعاً می‌توانست از فروپاشی‌ای که دو هفته بعد از رفراندوم کذایی و نتایج فریبنده آن دامنگیرش شد، جلوگیری کند یا لاقلاً آن را به تأخیر اندازد.

در حقیقت تمام ارزش و اعتبار تجربه دکتر مصدق و جنبه ماندگار آن نیز در تقید حتی الامکان وی به قانون و اجتناب حتی الامکان وی از چنین کارهایی بود. اگر چه در خلال افسانه‌هایی که پاره‌ای از دوستان نادان در سال‌های بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیرامون شخصیت وی سرودند او را پیشگام بسیاری از نهضت‌های ملی جهان در سنوات بعد توصیف کردند؛ نهضت‌هایی که در این شصت سال پاره‌ای از سران ریز و درشت‌اش به اسم یک رویارویی مقدس با امپریالیسم تسمه از کرده ملت خود کشیده و به فراخور حال و اقتضای زمانه از هیچ جنایتی فروگذار نکردند، ولی دکتر مصدق واقعی و نه چهره پراساخته مصدقی‌ها، با اکثر قریب به اتفاق این نهضت‌ها که زیر پا گذاشتن حیثیت انسانی را به نام یک آرمان متعالی، امری مسلم فرض می‌کنند، هیچ سنخیتی نداشت.

در یکی از این افسانه‌سرای‌ها، توقف کوتاه مدت وی در قاهره در راه بازگشت از اجلاس شورای امنیت در نیویورک در اواخر آبان ۱۳۳۱ حادثه‌ای مهم در شکل‌گیری نهضت جدید ملی مصر قلمداد شده است، حال آن که کودتای نظامی حاصل از این نهضت بیشتر ادامه دهنده راه تیمسار زاهدی بود تا دکتر مصدق و هنوز هم به رغم تحولات پرفراز و نشیب مصر در ایام اخیر، معلوم نیست که آیا شرعاً میراث‌داران نظامی جمال عبدالناصر از سر مردم به ستوه آمده مصر کم بشود یا نشود.

نهضت ملی شدن صنعت نفت چه در مراحل نخست شکل‌گیری، چه در ادوار بعدی و بویژه در مسیر نزدیک شدن به پایان کار، از خطا و اشتباه مصون نبود؛ از یک حرکت متعارف و غیر مقدس سیاسی نیز انتظاری بیش نیست. در حالی که اکثر مخالفان جدی دکتر مصدق با توجه به عملکردی که داشتند نسبت به وی از برتری در خور توجهی برخوردار نبودند تا اگر هم نقدی اصولی بر وی داشتند،

نقدشان صادقانه انگاشته شود، ولی در عوض مریدان مصدق نیز در کنار متصف داشتن وی به صفات ناپسندی چون «چریک پیر» و «پرچمدار نهضت خلق های شرق» که رنگ و رویی کمونیستی و سرکوبگرانه هم دارد، با تعیین جایگاهی در مقام اولیاءالله برای او و مبری دانستنش از هر گونه خطا و اشتباهی، امکان بهره برداری از تجربه گران قدر نهضت ملی را به نحوی بیش از پیش دشوار ساخته اند.

اگر جسارتاً بتوان در این زمینه مختصر نکاتی را خاطر نشان شد از لحاظ داخلی از همراه شدن نایب جای نهضت با طیفی از نیروهای متعصب و تندرو می توان یاد کرد که آثار سوء و زیان بار آن تا به آخر دامنگیر نهضت بود، بویژه هنگامی که اقتضای کار نرمش و انعطافی را ایجاب می کرد و ترس از واکنش نیروهایی از آن دست، قدرت انعطاف نهضت را محدود کرده بود. از نظر خارجی نیز در کنار نداشتن یک برآورد واقعی از مقتضیات بازار جهانی نفت که با توانایی دولت بریتانیا در تحریم خرید و فروش نفت، ایران را در تنگنا قرار داد، از جدی نگرفتن تغییری می توان یاد کرد که در این اثنی در سیاست خارجی امریکا پیش آمد. در حالی که در مراحل نخست نهضت ملی شدن صنعت نفت یک برآورد صحیح از افول قدرت بریتانیا و برآمدن ایالات متحده و نظم نوین مورد نظرش، عرصه را بر پیشبرد خواسته های به حق و عدالت جویانۀ ایرانیان هموار کرد، چندی بعد که مهار توسعه طلبی اتحاد شوروی به یک دغدغۀ اصلی امریکایی ها تبدیل شد، تأثیر احتمالی این چرخش بر نوع نگاه واشنگتن به ایران به اندازه کافی جدی گرفته نشد.

البته در این حوزه به تعدادی از دیگر عوامل داخلی و خارجی ذی مدخل در افول نهضت ملی نیز می توان اشاره کرد ولی از آن جا که ویژگی اصلی نهضت دکتر مصدق و به همین نسبت وجه تمایزش با بسیاری از نهضت های ضدامپریالیستی بعدی، دلبستگی وی به اصول دموکراسی بود، جا دارد که دایره نقد را نیز در حول و حوش همین مقوله محدود نگه داشت.

به رغم تلاش جدی در رعایت قانون اساسی مشروطه و پایبندی به اصول دموکراتیک که در قیاس با پاره ای از ادوار پیش و پس از نهضت، تجربه ای نادر و منحصر به فرد بود، پیشامد روزگار دکتر مصدق را در مسیری قرار داد در جهت نفی و دور شدن از اصول و موازین پیش گفته. در خلال انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در بهار ۱۳۳۱ به دلیل دور از انتظار بودن نتایج آراء با انتخاب حدود هشتاد درصد از نمایندگان - حدنصاب لازم برای تشکیل مجلس - قرائت آرای دیگر نمایندگان متوقف گردید، در زمستان همان سال بحث تمدید اختیارات فوق العاده دولت پیش آمد که به هر حال با اصل وجودی یک مجلس فعال و نیرومند همخوانی نداشت و بالاخره تداوم و بالاگرفتن تنش های پارلمانی تا جایی که احساس شد برای انحلال همین مجلس شکسته بسته نیز باید اقدام شود؛ اقدامی که حتی بسیاری از یاران صدیق دکتر مصدق نیز با آن موافق نبودند ولی هر یک بنا به دلایلی همراهی کردند.

با انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی، سیاست که تا پیش از این فقط پای در خیابان داشت، به صورتی کامل خیابانی شد. خیابانی

که از همان تظاهرات بحث انگیز سالگرد ماجرای ۳۰ تیر در تیرماه ۱۳۳۲، کاملاً روشن شد در کنترل دشمنان نهضت ملی - از جمله توده ای ها - قرار دارد و نیروهای پراکنده و منتشرت هوادار دولت - برخلاف فرضیه مطرح شده در مرداد خاموش - هیچ کنترلی بر آن ندارند. نه از خانه آیت الله کاشانی در پامنار تا منزل دکتر مصدق در خیابان کاخ فاصله چندانی بود و نه از عصر دهم مرداد تا صبح روز بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲.

بر خلاف ارزیابی غلط بسیاری از نیروهای سیاسی مخالف در سال های بعد از ۲۸ مرداد، از جمله طیف چشمگیر نیروهایی که هنوز هم خود را ادامه دهنده راه مصدق تعریف می کردند، کاستی و کوتاهی نهضت ملی نه در «لیبرالیسم» آن و امتناع از قلع و قمع بی مهابای دشمنان نهضت، بلکه بیشتر در کاستی و کوتاهی همین نهضت در تحکیم و توسعه مبانی این لیبرالیسم به نظر می آید.

دکتر مصدق که از دیرباز با انتشار آثاری چون مختصری از حقوق پارلمانی در ایران و اروپا برای آقایان محترم نمایندگان دوره پنجم تقنینیه (۱۳۰۲ شمسی) بر لزوم درک و فهم توانایی نهفته در این نهاد و ضرورت تقویتش تأکید نهاده بود، از همان ایام نیز نواقص و کاستی های قانون انتخابات را مدنظر داشته و طی انتشار مقالاتی در این زمینه - «انتخابات در اروپا و ایران» (۱۳۰۵) - در سال ۱۳۳۲ طرحی را نیز برای اصلاح قانون انتخابات پیشنهاد کرد که قائل شدن شرط سواد برای رأی دهندگان یکی از مهمترین نکات آن بود. این موضوع برای دکتر مصدق از چنان اهمیتی برخوردار بود که در پی تشکیل نخستین دولت خود در اردیبهشت ۱۳۳۰، در کنار اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت، اصلاح قانون انتخابات را نیز دیگر اولویت برنامه کابینه اش بر شمرد.^۴

شاید اگر این اولویت و اصول لزوم طرح و تعبیه یک نظام سیاسی که می توانست منافع و ملاحظات تمامی نیروهای سیاسی را نمایندگی و تأمین کند، از نظر دور نمانده بود و از همان مراحل نخست کار به مرحله بحث و اجرا گذاشته می شد، چه بسا اضطرار ناشی از زیر پا گذاشتن پاره ای از اصول قانون اساسی و دموکراسی نیز پیش نمی آمد. وقایع بحث انگیز اطراف خانه آیت الله کاشانی در نیمه نخست مرداد ماه که به هر حال از نظر مسئولیت یک نظام دموکراتیک در محفوظ داشتن حق اقلیت برای ابراز آزادانه عقیده، وهنی بر دولت دکتر مصدق بود نیز در یک چنین مرحله تأسف باری از تجربه به بن بست رسیده نهضت ملی پیش آمد.

۱. بنگرید به: جهان کتاب، س ۹، ش ۱۲، صص ۳۸-۳۷ و س ۱۳، ش ۹ و ۱۰، صص ۳۷-۳۴.

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه علاوه بر توضیحات سرهنگ غلامرضا نجاتی در کتاب مصدق، سال های مبارزه و مقاومت (۱۳۷۷) که در مرداد خاموش به آن اشاره شده است (ص ۳۲) به خاطرات سیاسی غلامرضا مصور رحمانی نیز می توان مراجعه کرد (تهران، ۱۳۶۳، صص ۱۰۱-۱۳۹).

۳. برای آگاهی بیشتر بنگرید به: ایرج افشار (گردآوری)، مصدق و مسائل حقوق و سیاست (تهران، ۱۳۸۲).

۴. سرهنگ غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۶، ص ۱۵۸.